



زبان قرآن، ویژه و منحصر بفرد است/ زبان قرآن، قرآنی است

شکی نیست که زبان قرآن یک زبان ویژه و منحصر بفرد است. زبان قرآن در عین خاص بودن، لزوماً موصوف به اسمی خاص نیست بلکه باید گفت: زبان قرآن، قرآنی است. چون قرآن، قرآن است.

شکی نیست که زبان قرآن یک زبان ویژه و منحصر بفرد است. زبان قرآن در عین خاص بودن، لزوماً موصوف به اسمی خاص نیست بلکه باید گفت: زبان قرآن، قرآنی است. چون قرآن، قرآن است.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر بخشی از سخنان دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی در مورد زبان قرآن است که در سایت شخصی وی منتشر شده است.

قرآن، کتاب آسمانی است اما یک کتاب آسمانی با ویژگی‌های عمیق که همواره انسان را به تعقل دعوت می‌کند. هیچ کتاب آسمانی به اندازه قرآن انسان را به تعقل دعوت نکرده است. بنابراین باید در قرآن تعقل نمود. تعقل در قرآن هم بدون رهاورد و نتیجه نیست و حتماً اثرات و ثمراتی در پی دارد.

شکی نیست که زبان قرآن یک زبان ویژه و منحصر بفرد است. قرآن اگر زبانی ویژه نمی‌داشت، قرآن نمی‌شد. اما باید دقت داشته باشیم که به این زبان اسم نگذاریم بلکه سعی کنیم که آن را فهم کنیم و به حقیقت آن پی ببریم. بنابراین زبان قرآن در عین خاص بودن، لزوماً موصوف به اسمی خاص نیست بلکه باید گفت: زبان قرآن، قرآنی است. چون قرآن، قرآن است.

قرآن، زبان دارد و «بی زبان یا فرای زبان» نیست

نکته ای که باید در اینجا اشاره کرد این است که هر چیز دانستنی، زبانی است. یعنی هر چیزی را که بدانیم می‌توانیم بیان کنیم. بنابراین اصلاً مطرح کردن این موضوع که زبان قرآن «فرا زبان و بی زبان» است، اشتباه است. امکان ندارد چیزی فهم شود و وارد حوزه دانستن و دانایی بشود ولی به زبان نیاید و بیان نشود. در اینجا ممکن است اشکال شود که پس اینکه گفته می‌شود (یدرک ولایوصف) چیست. باید توجه داشت که لایوصف یعنی «به طاقت نمی‌توان گفت» ولی بالاخره می‌توان گفت. محال است چیزی درک شود ولی قابل بیان نباشد والا باید قائل به این شویم که قرآن ناقص است یا پیامبر بسیاری از چیزها را نتوانسته است بگوید و ادا کند! از طرفی «لایوصف» مشعر به این معنا هم هست که بعضی‌ها خوش بیان نیستند. بله بعضی از انسانها نمی‌توانند بیان کنند ولی انسانی که می‌رسد و میداند و می‌فهمد، تصمیم می‌گیرد که بیان کند.

اساساً فهم، با زبان است و اگر زبان نبود، فهم هم نبود ولی ملفوظ نیست. در باطن فهم صورت می‌گیرد و با زبان بیان می‌شود. وقتی فهم می‌کنیم و احساس می‌کنیم، این اتفاق‌ها با زبان روی می‌دهد ولی ممکن است به زبان نگوییم. ممکن است هزاران معنا را در یک لحظه فهم کنیم ولی آن را نگوییم. همان فهمها زبان درونی من است، این همان کلام نفسی است که به آن زبان درونی می‌گوییم و متأسفانه به این مسائل زیاد فکر نشده است و بسیاری به صورت سطحی عبور کرده‌اند. و به نظر من این حرف که قرآن زبانی نیست، یک حرف بی‌ربطی است زیرا که به این معناست که قرآن مخاطب ندارد و مخاطب نمی‌تواند آن را بفهمد یا به زبان مخاطب نیست. ممکن است ما فهمی داشته باشیم که بخواهیم بیان کنیم ولی بیان نکنیم یا نتوانیم بیان کنیم، به خاطر مخاطب نداشتن. ما می‌توانیم بگوییم. چرا نتوانیم بگوییم؟ حالات را می‌توان بیان کرد و دست کم این است که بگوییم گفتنش سخت است. اصلاً همین که بگوییم غیر قابل بیان است، خودش نوعی بیان است. در مواردی هم می‌گوییم: به مقوله در نمی‌آید اما حالت و احساس خاصی است این خودش نوعی بیان است.

قرآن نور است

قرآن نور است یعنی از منبع نور است و البته خودش هم نور است زیرا چیزی که از منبع نور باشد، خودش هم نور خواهد بود. البته باید توجه داشت که هر کلامی نور است، منتها کلامی که هدایت درست، منحصر در آن باشد، کانون نور و منبع نور است چون خداوند نور است. در اینجا باید اشاره کنیم که عده‌ای تنزیهی هستند. مثل فلوطین، شیخ احمد احصایی و عده‌ای از اخباریون. اینها می‌گویند که ما فقط می‌توانیم بگوییم که خدا چه چیزی نیست. یعنی خدا آن چیزی است که ما می‌توانیم بگوییم چه نیست. خدا جسم نیست. زمان ندارد. مکان ندارد. زبان ندارد و دیگر نداردها..... باید پرسید چه چیزی هست؟ قرآن دارای هر دو زبان است و سلب و ایجاب را دارد.